

در باب جباریت

Strauss, Leo

سرشناسه: اشتراوس، لئو، ۱۸۹۹-۱۹۷۳ م.

عنوان و نام پدیدآور: در باب جباریت/ لئو اشتراوس؛ ترجمه شروین مقیمی، یاشار جیرانی.

مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۴۰۳.

مشخصات ظاهری: ۳۷۳ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۰۴-۰۵۳۴-۴

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: 2000. On tyranny: including the Strauss-Kojève correspondence.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

یادداشت: نمایه.

موضوع: گزنفون، قرن ۴ ق.م.

موضوع: Xenophon

موضوع: کوژو، آکساندر، ۱۹۰۲-۱۹۶۸ م. - نامه‌ها

موضوع: Kojève, Alexandre -- Correspondence

موضوع: اشتراوس، لئو، ۱۸۹۹-۱۹۷۳ م. - نامه‌ها

موضوع: Strauss, Leo -- Correspondence

موضوع: کوژو، آکساندر، ۱۹۰۲-۱۹۶۸ م. - جباریت و حکمت

موضوع: Kojève, Alexandre, 1902-1968. Tyrannie et sagesse

موضوع: علوم سیاسی - فلسفه

موضوع: Political science -- Philosophy

موضوع: استبداد

موضوع: Despotism

شناسه افزوده: مقیمی زنجانی، شروین، ۱۳۵۹ - مترجم

شناسه افزوده: جیرانی، یاشار، ۱۳۶۲ - مترجم

رده‌بندی کنگره: PA۴۴۹۴

رده‌بندی دیویی: ۳۲۱/۹

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۹۹۱۴۸۵۳

در باب جباریت

لئو اشتراوس

ترجمه شروین مقیمی

و

یاشار جیرانی



این کتاب ترجمه‌ای است از:

On Tyranny

Leo Strauss

The University of Chicago Press, 2013



انتشارات ققنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:

تحریریه انتشارات ققنوس

* * *

لئو اشتراوس

در باب جباریت

ترجمه شروین مقیمی و یاشار جیرانی

چاپ اول

۷۷۰ نسخه

۱۴۰۴

چاپ سروش

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۴ - ۵۳۴ - ۰۴ - ۲۲ - ۹۷۸

ISBN: 978 - 622 - 04 - 0534 - 4

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

فهرست

یادداشت مترجمان.....	۷
آلن بلوم: پیشگفتار.....	۱۱

بخش اول: در باب جباریت

کسنوفون: هیرون یا جبار.....	۱۷
لئو اشتراوس: در باب جباریت.....	۴۹
درآمد.....	۵۱
۱. مسئله.....	۶۱
۲. عنوان و صورت.....	۶۴
۳. زمینه.....	۷۳
۴. آموزه در باب جباریت.....	۱۳۷
۵. دو شیوه زندگی.....	۱۶۰
۶. لذت و فضیلت.....	۱۹۱
۷. پرهیزکاری و قانون.....	۲۱۳

بخش دوم: مباحثه اشتراوس-کوژو

الکساندر کوژو: جباریت و حکمت.....	۲۲۳
-----------------------------------	-----

۲۸۷	 اریک فوگلین: مروری بر در باب جباریت
۲۹۵	 لئو اشتراوس: بازگویی در باب هیرون کسنوفون
	تیموتی برنز: ضمیمه: جایگاه مباحثه اشتراوس-کوزو
۳۵۱	 در آثار لئو اشتراوس
۳۷۳	 نمایه

یادداشت مترجمان

در باب جباریت نخستین مجلد از سه گانه کسوفونی اشتراوس است.^۱ این اثر نخستین بار در اوج بحران جباریت مدرن، یا سر برآوردن حکومت‌های «توتالیتار»، منتشر شد. اما، این اثر برخلاف همتایانش جدل‌نامه یا جزوه‌ای نوعی در باب جباریت و آزادی نیست. این اثر فرزند زمانه خودش نیست. در همین راستا، این اثر دستورالعملی در دفاع از آزادی سیاسی به عنوان والاترین عرصه تجلی انسانیت نیست. این اثر پارتیزان مردم یا «عادلان» یا «شجاعان» در برابر جبار نیست. در باب جباریت به طور اولی اثری مفید برای جامعه نیست. اساساً اثری که با نقل‌قولی از مَکولی^۲ در باب نسبت معکوس میان رشد آزادی مطبوعات/آزادی بیان و افول تفکر انتقادی در باب امور سیاسی آغاز می‌شود، اثری که تأکید می‌کند «جامعه» تفکر را ذیل «جباریت» خود قرار می‌دهد، اثری که می‌گوید تمایز میان حکومت مشروطه و جباریت یک «تقابل بسیط» نیست، نمی‌تواند جزوه‌ای مفید در راه آزادی

۱. دو مجلد دیگر آن پیش از این با این مشخصات ترجمه شده‌اند:

لئو اشتراوس، گفتار سقراطی کسوفون، ترجمه یاشار جیرانی (تهران: آگه، ۱۳۹۶).

لئو اشتراوس، سقراط کسوفون، ترجمه یاشار جیرانی (تهران: پگاه روزگار نو، ۱۳۹۷).

سیاسی باشد که فعالان سیاسی مثله‌اش کنند و از نقل قول‌هایش برای مبارزه مقدس با جباریت بهره برند.

پس در باب جباریت در باب چیست؟ یا در باب جباریت به چه معنا در باب جباریت است؟ بند پایانی پاسخ اشتراوس به کوژو واضح‌ترین صورت‌بندی را ارائه می‌کند: کسی که شجاعت مواجهه با «مسئله جباریت» را نداشته باشند لاجرم از «مسئله هستی» نیز خواهد گریخت. در این معنا، در باب جباریت تأملی در باب مسئله هستی، در باب فلسفه، است. در باب جباریت نشان می‌دهد چگونه شجاعت مواجهه با جباریت به مثابه یک مسئله، و نه یک شرّ از نظرگاه اخلاقی-سیاسی که باید در عمل فروکوفته شود، به یافتن بنیادی برای پرسش سترگ «چرا فلسفه؟» منجر می‌شود. مسئله جباریت محصول تأمل فیلسوف بر «مسئله قانون و مشروعیت» است، تأملی که نهایتاً به این تز پارادوکسیکال منجر می‌شود که حکومت قانون یا مشروطه لزوماً با حکومت خوب این‌همان نیست – این‌که شاید نوعی جباریت بهبودیافته، یا «بهترین جباریت» (که بنا بر تعریف حکومت فراقانونی است)، بر حکومت قانون برتری داشته باشد. اما اشتراوس بلافاصله اضافه می‌کند که این «آموزه جبارانه» – آموزه‌ای پارادوکسیکال که محصول دریافتن محدودیت‌های حکومت قانون است – در ساحت سیاسی تحقق‌ناپذیر است؛ یک «اوتوپیا» است. از نظرگاه عملی-سیاسی تنها گزینه حکومت مشروطه یا همان حکومت قانون است. این تعارض میان آموزه جبارانه به عنوان آموزه‌ای تماماً «نظری» و حکومت مشروطه به عنوان آموزه‌ای تماماً «عملی»، یا فهم این امر که «والاترین نظرگاه» یا «عدالت فراقانونی» یا حکومت خوب در جامعه سیاسی تحقق‌ناپذیر است، همان مسئله جباریت است: این‌که عدالت فراقانونی در نفس فیلسوف منفرد قابل تحقق است، اما در جامعه سیاسی ممکن نیست، مسئله‌ای که اگر به دور از افسون‌های آزادی سیاسی به آن

نگریسته شود در نهایت به عنوان بصیرتی در باب «طبیعت امور سیاسی» یا محدودیت‌های سیاست به صحنه می‌آید. این بصیرتی است که اشتراوس آن را در قالب این کلمات صورت‌بندی می‌کند: «از همین رو، بهترین شهر از حیث اخلاقی و سیاسی در سطح پایین‌تری از بهترین فرد قرار دارد. شهر بماهو در سطحی پایین‌تر از فرد بماهو وجود دارد.» درک محدودیت‌های امر سیاسی، درک طبیعت امور سیاسی، این درک که جامعه سیاسی هرگز نمی‌تواند بدون توسل به نوعی ایمان به یک خدا (= مشیت الهی) یا به اراده انسانی برای فتح طبیعت (= ابراز خود) به عرصه تجلی والاترین معیارهای اخلاقی و فکری بدل شود، این‌که جامعه سیاسی هرگز نمی‌تواند بدون توسل به ارتدوکسی و پرهیزکاری سودای غلبه بر قلمرو ضرورت و محدودیت‌ها و کسب کمال را در سر پیوراند (چه ارتدوکسی مقدس و چه نامقدس/سکولار)، بنیاد و توجیه فلسفه به عنوان فعالیتی فراسیاسی را فراهم می‌کند، فعالیت فراسیاسی که بر همین اساس فراالهیاتی است. در حقیقت، فلسفه سیاسی اشتراوس با یافتن بنیاد امر الیهاتی و پرهیزکاری در اعماق زندگی سیاسی و دغدغه برای عدالت، با فهم آن به مثابه «محدودیت مقدس» (با فهم ایمان به عنوان عنصر جدایی‌ناپذیر امر سیاسی)، راه را برای شناخت یا دانش ناب، دانشی فراسیاسی/فراالهیاتی، می‌گشاید. در باب جباریت با استفاده از موقعیت تاریخی یکتایی که جباریت‌های مدرن (یا حکومت‌های «توتالیتار») موجد آن بودند، جباریت‌هایی که در نهایت بنیاد خود را در نوعی ایمان جنون‌آمیز به فتح طبیعت، بهبود زندگی انسان، و تغییر جهان در لایه تاریخ دنیوی و جامعه سیاسی می‌یافتند، به این بصیرت منجر می‌شود که حیوان سیاسی والاترین امکان انسانی نیست و، بدین ترتیب، به «ایده فلسفه» به مثابه نوعی شیوه زندگی «مشروعیت» می‌بخشد که با شناخت طبیعت امر سیاسی از آن در سطحی فردی-نئوتیک استعلا

می‌جوید. در باب جباریت اثری است در باب آزادی ذهن و نه آزادی سیاسی.

از آن‌جا که اشتراوس در «بازگویی» به نوشته اریک فوگلین درباره در باب جباریت پاسخ داده است، ترجمه فارسی متن اریک فوگلین نیز در این مجلد آمده است.

یاشار جیرانی-شروین مقیمی
پاییز ۱۴۰۲/۲۰۲۳

آلن بلوم پیشگفتار

آگورا^۱ با افتخار ویراست نوینی از تفسیر کلاسیک لئو اشتراوس از متنی کلاسیک را تقدیم می‌کند. پرفسور اشتراوس به‌تنهایی مطالعه‌ی جدی فلسفه‌ی سیاسی قدمایی را احیا کرد و نشان داد که این اندیشه صرفاً موضوع کنجکاوی تاریخی نیست، بلکه با حیاتی‌ترین منافع امروزی ما مرتبط است. محور این نوع مطالعه توجه به متونی است که حامل آموزه‌ی فلاسفه‌ی کلاسیک هستند؛ این بسیار خوب است که تنها کتاب آقای اشتراوس که به تفسیر یک متن یونانی اختصاص یافته است در دسترس عموم قرار گیرد. حکمت قدما فقط بر کسانی متجلی می‌شود که از خو و تمایلات شایسته‌ای برخوردار باشند. این کتاب، که الگو و سرمشقی برای دقت و احترام لازم در مفسر است، این خو و تمایلات را تقویت می‌کند. این کتاب بیش از آن‌که آموزه‌ای را مطرح کند راه را برای جستجو می‌گشاید.

این ویراست شامل ترجمه‌ای تحت‌اللفظی از دیالوگ هیرون است که به خواننده اجازه می‌دهد استدلال آقای اشتراوس را دنبال کند. تفسیر اشتراوس بر مبنای تحلیل متنی دقیقی است که تک‌تک جزئیات ارائه‌ی

کسنوفون را جدی می‌گیرد. هیچ‌یک از ترجمه‌های موجود بر مبنای این مقدمات نیست. در آن‌ها بخش اعظم جزئیات ضروری ناپدید می‌شود، و به همین دلیل خواننده نمی‌تواند ارجاعات آقای اشتراوس را بفهمد: این ترجمه‌ها به‌خودی‌خود کشف آموزه کسنوفون را ناممکن می‌سازند — چه برسد به این‌که امکان قضاوت در باب آن را فراهم آورند. از همین رو، ترجمه نوینی در این ویراست آمده است، و اگرچه آقای اشتراوس نقشی در آن نداشته است، ویراستاران امیدوارند که این ترجمه دقت آقای اشتراوس را منعکس کند، و این امکان را فراهم آورد که خواننده نیز دقت مشابهی به خرج دهد.



ما همچنین در این مجلد مباحثه میان لئو اشتراوس و الکساندر کوژو دربارهٔ بسندگی فهم گزنفونی از جباریت را گنجانده‌ایم. این مباحثه یکی از معدود تقابل‌های حقیقتاً فلسفی اخیر است که طرفین در آن مسائل و یکدیگر را می‌فهمند و بدیل‌های واضحی را پیشنهاد می‌کنند. آقای کوژو ژرف‌ترین شاگرد مدرن هگل است و از همین رو نمایندهٔ جدی‌ترین لایهٔ آن فهم تاریخی یا تاریخی‌گرایانه از امور انسانی و سیاسی است که در این کتاب از آن انتقاد شده است؛ پرفسور اشتراوس در پاسخ به این نگاه آموزهٔ کلاسیک را پیشنهاد می‌کند. آقای اشتراوس می‌گوید این نگاه تاریخی‌گرایانه از پایان قرن هجدهم به بعد نگاه غالب بوده است، اگرچه در باب بنیادها و پیامدهای آن به‌ندرت استدلالی ارائه شده است. آقای کوژو از چنین فهمی برخوردار است و قادر است آن را به نحوی سرسختانه و آشتی‌ناپذیر ارائه کند. بنابراین، این تقابلی میان مواضع در سطح مسائل واقعی است که طرفین بر مبنای دانش دقیقی از آموزه‌ها و درک واضحی از پدیدارها استدلال‌های خود را ارائه می‌کنند. پرسشی که این بحث بدان می‌پردازد از این قرار است که آیا طبیعت انسان تغییرناپذیر است و آیا فلسفه می‌تواند از امر تاریخی به سوی امر ابدی حرکت کند.

به‌رغم این واقعیت که آقای کوژو مؤلف بهترین کتابی است که در باب هگل نوشته شده است، *Introduction a la Lecture de Hegel*, Gallimard, Paris, 1947، هم او و هم کتابش عملاً در آمریکا ناشناخته‌اند. این امید وجود دارد که نخستین ترجمهٔ اثر او به انگلیسی این جهل را اصلاح کند، زیرا او مفسر مهمی در اندیشهٔ مدرن است. او اثری تعیین‌کننده، و البته پوشیده، در اندیشهٔ فرانسوی معاصر داشته است؛ اگرچه شهرت عمومی او به اندازهٔ کسانی نیست که از او بهره برده‌اند، در اروپای قاره‌ای افراد مطلع از نقش و اثر او باخبرند. علت ناشناس باقی ماندن او عمدتاً خود اوست؛ او کم می‌نویسد، اهمیتی به مکاتب نمی‌دهد، در مورد آموزش عموم مردم تردید دارد، و شهرت را خوار می‌شمارد. اما در زمانه‌ای که این توافق تقریباً فراگیر وجود داشت که شلینگ، کی‌یرکگور، و نیچه، اگر نخواهیم از علم طبیعی و تاریخ سخن بگوییم، نظام هگل را رد کرده‌اند، فقط او بود که جرئت کرد ادعا کند که نظام هگلی، اگر درست فهمیده شود، آموزهٔ فلسفی حقیقی و نهایی است؛ او هگل اصیل و آغازین را در تمایز با هگلی‌های سستی اواخر قرن نوزدهم و «نئوهگلی‌ها» احیا کرد.

عدهٔ اندکی که آثار او را خوانده‌اند یا در کنار او پژوهش کرده‌اند با دیدن نیروی ذهن او عقایدش را رواج داده‌اند؛ باید اضافه کرد آن‌ها همواره در اذعان به منبع خود سخاوتمند نبوده‌اند. آقای کوژو روس‌تبار است؛ او پس از انقلاب روسیه در برلین به تحصیل مشغول شد. او در اوایل دههٔ سی به پاریس رفت و در مدرسهٔ عملی پژوهش‌های عالی از سال ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۹ دوره‌ای را دربارهٔ پدیدارشناسی روح تدریس کرد. در این دوره افراد بسیاری شرکت کردند که اکنون در زمرهٔ علمای فرانسوی هستند؛ کتاب او دربردارندهٔ یادداشت‌هایی است که رمون کنو از آن دوره جمع‌آوری کرده است. بجز معدود مقالاتی در نقد و روزگار نو این همهٔ آن چیزی است که او منتشر کرده است. آقای کوژو در پانزده سال اخیر

ساحت عمومی زندگی خود را در سیمت کارمند دولتی سپری کرده است که از نظر هگل نقش درخوری است. او از طراحان اصلی بازار مشترک وزارت امور اقتصادی فرانسه بوده است. او، همان‌طور که خودش می‌گوید، پایان تاریخ را اداره و سرپرستی می‌کند. او دانش عظیم خود را فقط یکشنبه‌ها و برای نوشتن آنچه «آثار پس از مرگ» می‌نامد به کار می‌گیرد؛ این اثر قرار است تاریخ جامع فلسفه باشد. با توجه به عنوان این اثر درست نیست که بی‌صبرانه در انتظار انتشار آن باشیم. بنابراین، باید به تأمل در باب آنچه تا کنون در اختیارمان گذاشته است مشغول شویم.

بخش اول
در باب جباریت

کسنوفون هیرون یا جبار

۱

(۱) روزی روزگاری سیمونیدس شاعر نزد هیرون جبار آمد. پس از آن که هر دو فراغت یافتند، سیمونیدس گفت: «هیرون، آیا می‌خواهی چیزی را توضیح بدهی که احتمالاً آن را بهتر از من می‌دانی؟»
هیرون گفت: «و این دقیقاً چه چیزی است که من آن را بهتر از مردی با حکمت تو می‌دانم؟»

(۲) او گفت: «من به سهم خودم می‌دانم که تو پیش از این شخصی بی‌منصب بوده‌ای و حال جبار هستی. پس احتمالاً، از آن‌جا که تو هر دوی این‌ها را تجربه کرده‌ای، بهتر از من نیز می‌دانی که چقدر زندگی در مقام جبار و در مقام شخصی بی‌منصب به لحاظ لذات و آلام انسانی با یکدیگر تفاوت دارند.»

(۳) هیرون گفت: «پس چرا تو امور زندگی شخص بی‌منصب را به یاد من نمی‌آوری؟ به این خاطر که اقبالاً در حال حاضر تو همچنان شخصی بی‌منصب هستی. زیرا فکر می‌کنم به این شیوه بهتر بتوانم تفاوت هر کدام را به تو نشان دهم.»

(۴) پس سیمونیدس به این شیوه سخن گفت: «خیلی خب هیرون، به نظرم می‌آید من مشاهده کرده‌ام که اشخاص بی‌منصب از رهگذر چشمان در برابر مناظر، از رهگذر گوش‌ها در برابر اصوات، از رهگذر بینی در برابر روایح، از رهگذر دهان در برابر خوراک و نوشیدنی‌ها و از رهگذر آنچه، البته، همه می‌دانیم در برابر امور جنسی لذت و الم احساس می‌کنند. (۵) در مورد آنچه سرد و گرم، سخت و نرم، سبک و سنگین است، هنگامی که میان آن‌ها تمایز قایل می‌شویم، به نظرم می‌رسد ما با سرتاسر بدن خود لذت و الم را احساس می‌کنیم. و به نظرم می‌رسد ما بعضی اوقات از رهگذر نفس به تنهایی و در مواقع دیگر از رهگذر نفس و بدن توسط آنچه خوب و بد است دچار لذت و الم می‌شویم.» (۶) او گفت: «من خیال می‌کنم که آگاهم که ما از خواب لذت می‌بریم، اما چقدر، به چه سان، و چه زمان [لذت می‌بریم] — من باور دارم در این مورد به گونه‌ای نادان‌ترم. و شاید نباید موجب حیرت شود که امور در حالت بیداری ادراکات واضح‌تری از امور در حالت خواب به ما می‌دهند.»

(۷) سپس هیرون پاسخ داد: «سیمونیدس، من مطمئناً نمی‌توانم بگویم چگونه جبار می‌تواند چیزی را غیر از این اموری که خود تو به آن‌ها اشاره کردی تصور کند. پس اقلأً تا این نقطه من نمی‌دانم که آیا زندگی جبارانه اصلاً با زندگی شخص بی‌منصب تفاوت دارد یا نه.»

(۸) سیمونیدس این‌گونه سخن گفت: «اما [زندگی جبارانه]^۱ به این شیوه [با زندگی شخص بی‌منصب] تفاوت دارد که لذت جبار از رهگذر هر کدام از این وسایل تکثیر می‌شود، و او به میزان بسیار کمتری از آلام متأثر می‌شود.»

هیرون گفت: «سیمونیدس، این‌گونه نیست. بدان که جبارها از لذات

بسیار کمتری نسبت به اشخاص بی منصب برخوردارند که با وسایل معمولی تر زندگی می کنند، و نسبت به آنها [یعنی اشخاص بی منصب] آلام بیشتر و بزرگ تری را از سر می گذرانند.»

(۹) سیمونیدس گفت: «آنچه تو می گویی باور نکردنی است. زیرا اگر چنین باشد، چرا بسیاری از مردان و علاوه بر این بسیاری از کسانی که مشهورند که توانمندترین مردان هستند میل به جبار شدن دارند؟ و چرا همه به جبارها حسادت می کنند؟»

(۱۰) هیرون گفت: «به زئوس قسم، زیرا آنها در حالی در این باب نظروری می کنند که در اعمال هر دوی این زندگی ها بی تجربه اند. من خواهم کوشید تا به تو خاطرنشان کنم که از حقیقت سخن می گویم. از قوه باصره شروع می کنم؛ زیرا به یاد دارم که تو نیز سخت را با آن آغاز کردی.

(۱۱) «در وهله اول، وقتی نظر می کنم، درمی یابم که جبارها از حیث منازری که از رهگذر دیدن در ما اثر می گذارند وضع بدتری دارند. زیرا مثلاً چیزهای مختلفی در کشورهای مختلف وجود دارند که ارزش دیدن دارند. اشخاص بی منصب محض دیدن مناظر به هر یک از این مکان ها سر می زنند، و به هر شهری که بخواهند می روند. و آنها به جشن های عمومی می روند که در آن جا چیزهایی گرد آمده است که انسان ها معتقدند بیشتر از همه ارزش دیدن دارند. (۱۲) اما جبارها سهم اندکی در دیدن این چیزها دارند، زیرا برای آنها امن نیست که به جایی بروند که از افراد حاضر در آن جا قوی تر نیستند. همچنین آنچه جبارها در خانه خود از آن برخوردارند آن قدر در امان نیست که آن را به دیگران به امانت بسپارند و به خارج بروند. زیرا این ترس وجود دارد که در آن واحد هم از حکومت خود محروم شوند و هم قدرت خود را برای انتقام ستاندن از کسانی که مرتکب بی عدالتی شده اند از دست بدهند.

(۱۳) «شاید تو بگویی 'اما منازری از این دست نزد آنها حاضر

می‌شود، حتی زمانی که در خانه خویش می‌مانند.‘ آری سیمونیدس، به زئوس قسم، اما تنها اندکی از این همه نزد جبارها حاضر می‌شود؛ و همین تعداد اندکِ مناظر با قیمتی به جبارها فروخته می‌شوند که آن‌هایی که این نمایش را به راه می‌اندازند میل به ترک جبار دارند، [زیرا] چندین برابر پولی را که می‌توانستند از همهٔ انسان‌ها در تمام طول زندگی‌شان بستانند در یک لحظه از جبار می‌ستانند.»

(۱۴) و سیمونیدس گفت: «اما اگر تو از لحاظ دیدن مناظر وضع بدتری داشته باشی، دست‌کم از رهگذر شنیدن [نسبت به اشخاص بی‌منصب] نفع بیشتری می‌بری؛ از آن‌جا که تو هرگز از تحسین، این شیرین‌ترین اصوات، محروم نیستی. زیرا همهٔ کسانی که نزد تو حاضرند هرچه را بگویی و انجام دهی تحسین می‌کنند. و تو خود از سوءرفتار در این مورد، یعنی تلخ‌ترین چیزهایی که می‌توان شنید، مصون هستی؛ زیرا هیچ‌کس نمی‌خواهد رودرروی جبار به او اتهام بزند.»

(۱۵) هیرون این‌گونه سخن گفت: «تو تصور می‌کنی جبار چه لذتی از کسانی می‌برد که هیچ چیز بدی نمی‌گویند، وقتی او آشکارا می‌داند که همهٔ این انسان‌های خاموش بداندیش او هستند؟ یا تو تصور می‌کنی او چه لذتی از کسانی که تحسینش می‌کنند می‌برد، وقتی ظن این دارد که تحسین آن‌ها از باب چاپلوسی است؟»

(۱۶) و سیمونیدس گفت: «به زئوس قسم، من قطعاً در این مورد به تو حق می‌دهم: که شیرین‌ترین تحسین از جانب کسانی می‌آید که از والاترین درجهٔ آزادی برخوردارند. اما تو می‌بینی که هنوز هیچ انسانی را قانع نکرده‌ای که از آنچه باعث رشد و نمو ما انسان‌هاست لذت بیشتری نمی‌بری.»

(۱۷) او گفت: «سیمونیدس، حداقل من می‌دانم که اکثریت این‌گونه قضاوت می‌کنند که ما در قیاس با اشخاص بی‌منصب لذت بیشتری از

خوردن و نوشیدن می‌بریم، آن‌ها معتقدند که از غذایی که برای ما آماده می‌شود بیشتر از غذایی لذت می‌برند که برای خودشان فراهم می‌آید، زیرا آنچه از امر عادی فراتر برود باعث لذت می‌شود. (۱۸) به همین دلیل همهٔ انسان‌ها بجز جبارها با شور و شوق انتظار ضیافت‌ها را می‌کشند. زیرا سفرهٔ جبارها آن‌چنان رنگین است که امکان سفره‌های رنگین‌تری در ضیافت‌ها برای آن انسان‌ها متصور نیست. پس نخست، در این لذت مربوط به امید، جبارها وضع بدتری از اشخاص بی‌منصب دارند. (۱۹) او گفت: «در وهلهٔ دوم من به‌خوبی می‌دانم که تو نیز تجربهٔ این را داری که هر چقدر فرد به میزانی فراسوی آنچه بسنده است برایش [غذا] فراهم بیاید، سریع‌تر احساس سیری می‌کند. پس کسی که غذاهای بسیاری برای او فراهم می‌آید، در قیاس با آن‌هایی که به شیوهٔ اعتدالی زندگی می‌کنند، از حیث مدت‌زمان لذت نیز وضع بدتری دارد.»

(۲۰) سیمونیدس گفت: «اما به زئوس قسم، مادامی که بحث از جذب شدن نفس باشد، آن‌هایی که از غذاهای غنی‌تر تغذیه می‌شوند، در قیاس با کسانی که از غذاهای ارزان‌تر برخوردارند، از زمان صرف غذا لذت بیشتری می‌برند.»

(۲۱) هیرون گفت: «سیمونیدس، پس تو تصور می‌کنی انسانی که بیشترین لذت را از هر عمل می‌برد همچنین بیشترین عشق را به آن دارد؟» او گفت: «مطمئناً.»

«حالا، پس تو تصور می‌کنی که جبارها در قیاس با اشخاص بی‌منصب با لذت بیشتری بر سر سفرهٔ غذای خود حاضر می‌شوند؟» او گفت: «به زئوس قسم، نه. من قطعاً این‌گونه فکر نمی‌کنم، بلکه، همان‌گونه که به نظر بسیاری از افراد می‌رسد، آن‌ها حتی با تشرُّس‌رویی بر سر سفره حاضر می‌شوند.»

(۲۲) هیرون گفت: «آیا تو برای این‌که این همه خوراک [با مزه‌های] تند، تلخ، تَرش و مشابه این برای جبارها آماده می‌شود دلیل دیگری می‌بینی؟»

سیمونیدس گفت: «قطعاً، و به نظر من آن خوراک‌ها برای انسان‌ها بسیار غیرطبیعی هستند.»

(۲۳) هیرون گفت: «آیا تو تصور می‌کنی این غذاها چیزی غیر از موضوع‌های میل برای یک نفس ضعیف‌اند که از تجمل کم‌توان شده است؟ زیرا من خودم به خوبی می‌دانم، و لابد تو نیز می‌دانی، آن‌هایی که با لذت غذا می‌خورند به هیچ‌کدام از این سفسطه‌بازی‌ها نیاز ندارند.»

(۲۴) سیمونیدس گفت: «اکنون، علاوه بر این، من فکر می‌کنم آن عطرها گرانقیمتی که تو خود را با آن‌ها تدهین می‌کنی نیز بیش از آن‌که برای خود تو لذت‌بخش باشد باعث لذت کسانی می‌شود که در کنار تو هستند؛ درست مانند انسانی که غذا خورده است و خودش کمتر از آن‌هایی که نزدیک او هستند روایح ناخوشایند را استشمام می‌کند.»

(۲۵) هیرون گفت: «پس همچنین از لحاظ خوراک، آن کسی که همواره تمامی انواع آن را در اختیار دارد هیچ‌کدام از آن‌ها را با اشتیاق صرف نمی‌کند. اما کسی که چیزی را نداشته باشد، هنگامی که آن چیز پیش چشمانش قرار می‌گیرد، با شغف آن را صرف می‌کند.»

(۲۶) سیمونیدس گفت: «محتمل است که تمتع‌جویی از امور جنسی به نحو خطرناکی به ایجاد میل برای جباریت نزدیک شود، زیرا این امکان برای تو وجود دارد که با زیباترین انسان‌هایی که می‌بینی بیامیزی.»

(۲۷) هیرون گفت: «اما حالا به همان چیزی اشاره کرده‌ای – که بدان و آگاه باش – که در آن وضع ما در قیاس با اشخاص بی‌منصب بسیار بدتر است. زیرا در باب ازدواج، در مرتبه نخست، ازدواج با آن‌هایی مطرح می‌شود که از حیث ثروت و قدرت تفوق دارند، که من فرض می‌گیرم انسان‌ها معتقدند که این شریف‌ترین ازدواج‌هاست، و [این نوع ازدواج] به داماد نوعی تمایز لذت‌بخش را اعطا می‌کند. ازدواج میان افراد برابر در مرتبه بعدی قرار دارد. اما ازدواج با آن‌هایی که پست‌تر از خود فرد هستند

مایه بی آبرویی است و بی فایده تلقی می شود. (۲۸) با این اوصاف اگر جبار با زنی خارجی ازدواج نکند، ضرورت او را وامی دارد تا با یک زن فروتر از خود ازدواج کند، پس آنچه باعث رضایت او می شود به آسانی در دسترس او قرار نمی گیرد. به علاوه توجهاتی که از سوی زنان مغرور و گرانسرمی آید بیشترین لذت را می بخشد، در حالی که توجهاتی که از سوی بسندگان می آید، حتی اگر در دسترس باشند، به هیچ وجه رضایت بخش نیست، بلکه در مواقعی که آن ها از چیزی غفلت می ورزند موجبات خشم و رنج شدید را فراهم می آورد.

(۲۹) هیرون این گونه سخن گفت: «اما در لذات آمیزش با پسران وضع جبار بسیار بدتر از آمیزش با زنان به منظور فرزندآوری است. زیرا من فرض می کنم همه ما می دانیم که این لذات روابط جنسی هنگامی که با عشق همراه شوند خوشی بس متمایزی ایجاد می کنند. (۳۰) اما عشق به نوبه خود کمتر از همه در جبار ایجاد می شود، زیرا عشق از انتظار کشیدن برای آنچه دم دست است لذت نمی برد، بلکه از آن چیزی لذت می برد که بدان امیدوار است. از همین رو همان طور که کسی که تجربه تشنگی ندارد از نوشیدن لذت نمی برد، به همین منوال کسی که فاقد تجربه عشق است از تجربه شیرین ترین لذات جنسی نیز محروم است.»

(۳۱) سیمونیدس به این گفته های هیرون خندید و گفت: «هیرون، منظور تو چیست؟ پس تو انکار می کنی که عشق به پسران به طور طبیعی در یک جبار به وجود می آید؟ در این صورت تو چگونه توانستی به دایلوخوس که همگان وی را زیباترین می نامند عشق بورزی؟»

(۳۲) او گفت: «سیمونیدس، به زئوس قسم [من به او عشق می ورزیدم] نه بدین خاطر که خصوصاً تمایل داشتم تا آنچه را به نظر می آمد در او در دسترس است به چنگ آورم، بلکه من خواهان به چنگ آوردن آن چیزی بودم که اصلاً در خور یک جبار نیست. (۳۳) زیرا من به

دایلوخوس به خاطر آن چیزی عشق می‌ورزیدم که شاید طبیعت انسان را مجبور کند تا آن را از زیارویان طلب کند، و این همان چیزی است که من برای فراچنگ آوردن آن عشق می‌ورزم؛ اما من عمیقاً تمایل دارم که آن را با عشق و از کسی فراچنگ آورم که بدین کار راضی است؛ و فکر می‌کنم که بیشتر مایلم به خودم صدمه بزنم تا این‌که این را به‌زور از او بستانم. (۳۴) من معتقدم که ستاندن از یک دشمن ناراضی لذت‌بخش‌ترین چیزهاست، اما هنگامی که پسرانِ راضی این درخواست‌ها را اجابت کنند بیش از همه لذت‌بخش است. (۳۵) مثلاً نگاه‌های آن کسی که متقابلاً عشق می‌ورزد لذت‌بخش است؛ پرسش‌ها لذت‌بخش‌اند و نیز پاسخ‌ها؛ اما دعاها و مشاجره‌ها بیش از همه لذت‌بخش و تحریک‌کننده‌اند. (۳۶) او گفت: «مطمئناً این‌گونه به نظرم می‌رسد که لذتی که از پسران ناراضی حاصل می‌آید بیشتر شبیه عمل دزدی است تا رابطه جنسی. اگرچه نفع دزد و آزدگی دشمن شخصی‌اش به او [دزد] لذت می‌دهد، با این حال لذت بردن از رنج کسی که انسان بدو عشق می‌ورزد، بوسیدن و منفور واقع شدن، لمس کردن و مورد بیزاری قرار گرفتن – آیا این‌ها مصیبتی اندوهبار و رقت‌انگیز نیست؟ (۳۷) برای شخص بی‌منصب این‌که معشوق به او خدمتی بکند نشانه بی‌واسطه این است که معشوق درخواست‌های او را با عشق اجابت می‌کند، زیرا شخص بی‌منصب می‌داند که معشوق او تحت اجبار این کارها را نمی‌کند. اما جبار هرگز نمی‌تواند مطمئن باشد که دیگران واقعاً عاشق او هستند. (۳۸) زیرا ما مطمئناً می‌دانیم آن‌هایی که از رهگذر ترس خدمت می‌کنند به هر طریقی که در توان دارند می‌کوشند تا خودشان را به واسطه خدماتِ دوستانه شبیه دوستان نشان دهند. و با این حال بیش از همه، کسانی علیه جبارها توطئه می‌کنند که وانمود می‌کنند بیش از همه عاشقِ جبارها هستند.»

(۱) سیمونیدس به این گفته‌های هیرون پاسخ داد: «حالا، به نظر من این عیوب و زیان‌هایی که به آن‌ها اشاره کردی دست‌کم بسیار ناچیزند.» او گفت: «زیرا من عدهٔ بسیاری را که به مردان واقعی شهره‌اند می‌بینم که راغب‌اند این زیان‌ها در مورد خوراک، نوشیدنی و این نازک‌طبعی‌ها را به جان بخرند، و حتی از امور جنسی نیز چشم‌پوششند. (۲) اما شما جبارها در موارد زیر از اشخاص بی‌منصب تمایز زیادی دارید. طرح اقداماتی جسورانه را می‌ریزید؛ به سرعت آن‌ها را به اجرا درمی‌آورید؛ از بیشترین امور غیرضروری برخوردارید؛ مالک اسب‌هایی هستید که از حیث فضیلت بر بقیهٔ اسب‌ها برتری دارند؛ زیباترین سلاح‌ها را دارید؛ زنان‌تان از بهترین زیورآلات برخوردارند؛ مجلل‌ترین خانه‌ها را دارید و این خانه‌ها با ارزشمندترین چیزها تزیین شده‌اند؛ علاوه بر این خدمتکاران شما به لحاظ تعداد و دانش از همهٔ خدمتکاران بالاتر هستند؛ و شما در زمرهٔ کسانی قرار می‌گیرید که بیش از هر کس می‌توانند به دشمنان شخصی خود زیان و به دوستانشان نفع برسانند.»

(۳) هیرون به این گفته‌های سیمونیدس پاسخ داد: «سیمونیدس، من اصلاً از این حیرت نمی‌کنم که جماعت انسان‌ها کاملاً فریب جباریت را بخورند. زیرا به نظر من انبوه انسان‌ها از دیده‌هایشان به این گمان می‌رسند که برخی اشخاص سعادت‌مند و برخی مفلوک‌اند. (۴) حال جباریت اموالی را به شکلی آشکار به نمایش می‌گذارد که برای همگان قابل دیدن است، اموالی که همگان معتقدند ارزش بسیار زیادی دارد. اما این آنچه را در نفوس جبارها ناگوار است پنهان می‌سازد، یعنی جایی که سعادت‌مندی و عدم سعادت‌مندی انسان آن‌جا قرار دارد. (۵) همان‌طور که گفتم، این‌که تودهٔ مردم متوجه چنین امری نمی‌شوند برای من حیرت‌آور نیست. اما این‌که تو نیز از این امر آگاه نباشی برای من حیرت‌انگیز است،

تویی که به این شهره هستی که از رهگذر فهم و نه چشمانت دید شریف‌تری نسبت به اکثر امور داری. (۶) سیمونیدس، اما من خودم بر اساس تجربه به وضوح می‌دانم و به تو می‌گویم که جبار کمترین سهم را از بزرگ‌ترین خیرها و بیشترین سهم را از بزرگ‌ترین شرها دارد. (۷) مثلاً: اگر معتقد باشیم که صلح خیر بزرگی برای انسان‌هاست، جبارها کمترین سهم را از آن دارند؛ و اگر جنگ شری بزرگ باشد، جبارها بیشترین سهم را از آن دارند. (۸) زیرا نخست این‌که برای اشخاص بی‌منصب این امکان وجود دارد که به هر جا که می‌خواهند بدون ترس از این‌که کسی آن‌ها را به قتل برساند سفر کنند، مگر این‌که شهر آن‌ها درگیر جنگ عمومی باشد. اما همه جبارها به هر جا که می‌روند گویی در قلمرو دشمن هستند. دست‌کم آن‌ها خودشان فکر می‌کنند که ضرورت دارد تا مسلح باشند و همواره محافظان مسلح آن‌ها را احاطه کرده باشند. (۹) علاوه بر این اگر اشخاص بی‌منصب برای انجام دادن عملیات نظامی به کشور دشمن بروند، دست‌کم معتقدند که وقتی به خانه برمی‌گردند امنیت دارند. اما جبارها می‌دانند که هنگامی که به شهر خودشان بازمی‌گردند در احاطه بیشترین تعداد دشمنانشان هستند. (۱۰) به همین ترتیب، اگر دیگری که نیرومندترند به شهر حمله کنند و آن‌هایی که بیرون دیوارهای شهر هستند ضعیف‌تر باشند و فکر کنند که در معرض خطر قرار گرفته‌اند، همه معتقدند که دست‌کم پس از این‌که آن‌ها به درون برج و باروی شهر برگشتند جانشان در امان است. اما جبار حتی هنگامی که وارد خانه خودش نیز می‌شود از خطر مصون نیست؛ او فکر می‌کند که به‌ویژه همین جاست که او باید مراقب خود باشد. (۱۱) علاوه بر این برای اشخاص بی‌منصب معاهدات و صلح آسودگی از جنگ را به همراه دارد. در حالی که جبارها هرگز با کسانی که مطیع جباریتشان هستند به صلح نمی‌رسند؛ همچنین جبار هرگز نمی‌تواند لحظه‌ای به یک معاهده اعتماد کند.

(۱۲) «البته جنگ‌هایی هم هستند که نه تنها جباران بلکه شهرها علیه کسانی که با زور آن‌ها را به انقیاد خودشان درآورده‌اند به راه می‌اندازند. حال در این جنگ‌ها جبار نیز ناچار به تحمل هر سختی و دشواری‌ای خواهد بود که انسان‌ها در شهرها متحمل آن می‌شوند. (۱۳) زیرا هر دو باید مسلح باشند، باید مراقب باشند و به مخاطرات دست بیازند؛ و اگر مغلوب شوند، زیان خواهند دید و هر کدام رنجی را از این جنگ‌ها متحمل خواهد شد. (۱۴) پس تا این نقطه، جنگ هر دوی این‌ها همسان است. اما هنگامی که کار به لذاتی می‌کشد که انسان‌ها در شهرها از جنگ با شهرهای دیگر می‌برند، جبارها از آن بی‌بهره‌اند. (۱۵) زیرا مطمئناً هنگامی که شهرها در نبرد بر رقبای خود غلبه می‌کنند، بیان میزان لذتی که انسان‌ها از فراری دادن دشمن به دست می‌آورند آسان نیست؛ این‌که چقدر از تعقیب دشمن لذت می‌برند؛ چقدر از کشتن دشمنانشان لذت می‌برند؛ چقدر از عمل خودشان به وجد می‌آیند و خوشحال می‌شوند؛ چه آوازه درخشانی برای خودشان دست و پا می‌کنند؛ و چقدر از این باور که شهرشان را تقویت کرده‌اند محظوظ می‌شوند. (۱۶) هر کدام از آن‌ها وانمود می‌کند که در برنامه‌ریزی عملیات نقش داشته است و از همه بیشتر دشمن کشته است؛ و پی بردن به این‌که آن‌ها کجا به‌دروغ چیزهایی را به اعمالشان اضافه نمی‌کنند دشوار است، وقتی مدعی می‌شوند که بیش از تعداد کسانی که واقعاً کشته شده‌اند دشمن کشته‌اند. پیروزی بزرگ برای آنان چه چیز شریف و زیبایی به نظر می‌آید.

(۱۷) «اما هنگامی که جبار مظنون می‌شود که در حال توطئه علیه او هستند، و می‌فهمد که آن‌ها واقعاً در حال توطئه هستند و آن‌ها را می‌کشد، او می‌داند که کل شهر را تقویت نکرده است؛ او بدون ذره‌ای تردید می‌داند که بر عده اندک‌تری حکومت خواهد کرد، و نمی‌تواند خرسند باشد؛ او بابت این عمل به خودش نمی‌بالد، بلکه آنچه را اتفاق افتاده است تا حد

امکان کوچک جلوه می‌دهد، و در حالی که به این عمل دست می‌یازد، این دفاعیه را مطرح می‌سازد که او این کارها را بدون ارتکاب بی‌عدالتی انجام داده است. از همین رو آنچه جبار انجام می‌دهد حتی در نظر خودش نیز شریف و زیبا نیست. (۱۸) و وقتی کسانی که جبار از آن‌ها هراس دارد بمیرند، او جسورتر نمی‌شود، بلکه بیش از گذشته از خودش مراقبت می‌کند. پس با این وصف جبار زندگی خودش را صرف آن نوع از جنگ می‌کند که من خودم دارم آن را به تو نشان می‌دهم.»

۳

(۱) «حال به موضوع دوستی بنگر و این‌که چگونه جبارها از آن بهره می‌برند. نخست بگذار تأمل کنیم که آیا دوستی برای انسان‌ها خیر بزرگی است یا نه. (۲) زیرا یقیناً این‌گونه است که وقتی کسی عاشق مردی است به واسطهٔ این عشق از دیدن حضور او خرسند می‌گردد؛ و با خرسندی به او نفع می‌رساند؛ هنگامی که او غایب است، در اشتیاق او می‌سوزد؛ و وقتی او دوباره باز می‌گردد به او خوشامد می‌گوید؛ با او از خیرهایی که از آن اوست لذت می‌برد؛ و هنگامی که او به دام مشکلات می‌افتد به یاری او می‌شتابد.

(۳) «علاوه بر این شهرها از این نکته غافل نشده‌اند که دوستی خیری بسیار بزرگ و بسیار لذت‌بخش برای انسان‌هاست. دست‌کم بسیاری از شهرها قانونی وضع کرده‌اند که بر اساس آن فقط زناکاران را می‌توان از مجازات معاف کرد و کشت، آشکارا به این دلیل که معتقدند زناکاران نابودکنندهٔ دوستی زنان با شوهرانشان هستند. (۴) زیرا هنگامی که به زنی تعدی می‌شود، از احترامی که شوهرش به او می‌گذارد کاسته نمی‌شود، از این رو که عشق زن به وی مصون از تجاوز است.

(۵) «قضاوت خود من این است که دوست داشته شدن آن‌چنان خیر بزرگی است که معتمد منفعتهایی به خودی خود، از سوی خدایان و انسان‌ها، به آن کس که دوست داشته می‌شود می‌رسد. (۶) با این حال در این نوع از دارایی نیز جبارها وضع بدتری از بقیه دارند.

«اما سیمونیدس، اگر تو می‌خواهی، بررسی کن که آیا من حقیقت را می‌گویم یا خیر. (۷) زیرا یقیناً اعتقاد بر این است که مستحکم‌ترین دوستی‌ها دوستی والدین با فرزندان و فرزندان با والدین، دوستی برادران با برادران، زنان با شوهرانشان و رفقا با رفقا است. (۸) بنابراین اگر بخواهی تأمل کنی، درخواستی یافت که اشخاص بی‌منصب عموماً از این نوع دوستی‌ها بهره‌مند می‌شوند، در حالی که بسیاری از جبارها فرزندان خود را کشته‌اند و بسیاری از آن‌ها به دست فرزندان خودشان از پای در آمده‌اند؛ و بسیاری از برادران در نظام جباریت به قاتلین یکدیگر بدل شده‌اند؛ و این‌که بسیاری از جبارها را زنانشان و رفقایانشان که زمانی آن‌ها را بهترین دوستانشان می‌دانستند به خاک سیاه نشانده‌اند. (۹) با توجه به این‌که آن‌ها منفور کسانی هستند که ذاتاً مایل و بنا به قانون مجبور به دوست داشتن آن‌ها هستند، چگونه باید باور کنند که کس دیگری آن‌ها را دوست داشته باشد؟»

۴

(۱) «حال، اعتماد را در نظر بگیر، کیست در این میان که کمترین اعتماد را داشته باشد و بیشترین ضرر را در باب این خیر بزرگ متحمل نشود! از آن رو که کدام نوع معاشرت است که بدون اعتماد متقابل شیرین و دلنشین باشد! کدام نوع صمیمیت است که بدون اعتماد برای زن و شوهر دلیذر باشد! یا کدام خدمتکاری است که بی‌آن‌که بتوان به او اعتماد کرد به دل بنشیند! (۲) بنابراین جبار از کمترین سهم از اعتماد به افراد برخوردار است؛ تا جایی که نه تنها زندگی‌اش را بدون اعتماد به خوراک‌ها و نوشیدنی‌هایش می‌گذراند، بلکه این یکی از رایج‌ترین اعمال جبارهاست که پیش از قربانی دادن برای خدایان به خاطر بی‌اعتمادی‌شان ابتدا از ملازمانشان می‌خواهند که آن‌ها را بچشند، زیرا گمان می‌کنند حتی در این جا نیز چیز بدی به خوراک یا نوشیدنی آن‌ها اضافه شده باشد.

(۳) «سرزمین پدری نیز ارزش بسیاری برای دیگر انسان‌ها دارد. زیرا شهروندان در برابر بندگان و بدکاران بدون آن‌که پولی دریافت کنند همچون محافظ یکدیگر عمل می‌کنند تا هیچ شهروندی دچار مرگ خشونت‌بار نشود. (۴) آن‌ها در پاسداری و مراقبت تا آن‌جا پیش رفته‌اند که بسیاری این قانون را وضع کرده‌اند که حتی همدست قاتل نیز از ننگ و اتهام مبرا نیست. از این رو هر یک از شهروندان به برکت سرزمین پدری در امنیت زندگی خواهد کرد. (۵) اما در همین زمینه نیز قضیه برای جبارها معکوس است. زیرا شهرها به نحوی باشکوه جبارکش‌ها را ارج می‌نهند، به جای این‌که از آن‌ها انتقام بستانند؛ و شهرها به جای محروم کردن قاتل از مراسم مقدس (آن‌گونه که در باب قاتلین اشخاص بی‌منصب انجام می‌شود) تندیس کسانی را برمی‌افرازند که مرتکب چنین عملی شده‌اند.

(۶) «و سیمونیدس، اگر تو فکر می‌کنی چون جبارها اموال بیشتری نسبت به اشخاص بی‌منصب دارند بیشتر از آن‌ها نیز لذت می‌برند، بدان که در این مورد نیز این‌گونه نیست. بلکه درست همان‌طور که پهلوانان از این لذت نمی‌برند که ثابت کنند از شخصی بی‌منصب [بی‌تمرین] زورمندترند، هرچند زمانی که اثبات شود از رقبایشان ضعیف‌ترند می‌رنجند، به همین ترتیب جبار نیز وقتی نسبت به اشخاص بی‌منصب اموال بیشتری داشته باشد لذت نمی‌برد، ولی وقتی از بقیه جبارها اموال کمتری داشته باشد دچار رنج می‌شود. زیرا او همین جبارها را رقیب ثروت خود می‌داند.

(۷) «همچنین جبار سریع‌تر از اشخاص بی‌منصب به موضوع امیالش نایل نمی‌گردد. زیرا شخص بی‌منصب به یک خانه، تکه زمین یا برده‌ای خانگی میل دارد؛ اما جبار به شهرها، سرزمین‌های وسیع، بنادر، یا دژهای مستحکم میل دارد، که به دست آوردن آن‌ها بسیار دشوارتر و خطرناک‌تر از به دست آوردن چیزهایی است که اشخاص بی‌منصب به آن‌ها میل دارند.